

اثرگذاری محور ایران، سوریه و حزب‌الله بر منافع آمریکا در خاورمیانه

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۹/۰۵	رضا پارسای ^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۲۰	مهدی مطهرنیا ^۲
صفحات مقاله: ۱۰۷ - ۱۳۷	

چکیده:

می‌توان ادعا کرد که محور ایران، سوریه و حزب‌الله تنها اتحادی است که در برابر منافع و اهداف آمریکا در خاورمیانه قد علم کرده است. حال با توجه به گستردگی و اهمیتی که ایالات متحده برای منافع خود در منطقه‌ی خاورمیانه تعریف کرده است، مقاله‌ی حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که محور ایران، سوریه و حزب‌الله تا چه میزان بر منافع آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر اثر گذاشته است. دستاورد پژوهش حاکی از این است که این محور به‌عنوان تنها مخالف جدی حضور آمریکا در منطقه با در پیش گرفتن سیاست‌ها و اقداماتی هم‌چون ضدیت با رژیم صهیونیستی، مخالفت با محافظه‌کاری عربی و شکل پوسیده‌ی حکومت‌داری آن، مخالفت با حضور آمریکا در منطقه، اعتقاد به ابزار نفت برای فشار بر غرب، حمایت از آرمان فلسطین، پذیرش نقش فراموش‌شده‌ی مردم در تعیین سرنوشت خود، قدرت گرفتن اقلیت‌های شیعه در دموکراسی‌های جایگزین و احیای تفکرات دین‌محور و رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه در قالب ترویج بیداری اسلامی در سطح افکار عمومی مردم منطقه در افزایش هزینه‌ها و کاهش منافع آمریکا در منطقه تأثیر بسزایی داشته است.

* * * * *

واژگان کلیدی

آمریکا، خاورمیانه، هلال شیعی، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و ژئوپلیتیک شیعه.

۱ - دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد.

۲ - استادیار.

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه تنها منجر به تحولات داخلی در کشور شد، بلکه کل منطقه‌ی خاورمیانه را از وقوع متأثر ساخت. از جمله پیامدهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای منطقه، خروج آمریکا از ایران، تقابل با ماهیت وجودی رژیم صهیونیستی و قطب‌بندی‌های جدید در سطح منطقه بود. آمریکا که منافع خود را در ایران با پیروزی انقلاب اسلامی از دست‌رفته می‌دید، با حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار عرب ضمن جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی به این کشورها به تلاش‌های جدیدی برای تأمین امنیت رژیم صهیونیستی و حفظ منافع خود در منطقه اقدام کرد. انقلاب اسلامی ایران نیز با اعلان حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه و نفوذ در اقلیت شیعیان واقع در کشورهای منطقه در پی توازن قدرت برآمد. حمایت رژیم سوری علوی مذهب حافظ اسد از ایران در طول جنگ هشت ساله با عراق و ادامه‌ی این اتحاد در دولت بشار اسد و هم‌چنین پرورش شیعیان حزب‌الله در لبنان در طول سال‌های گذشته از عمر انقلاب، سبب شکل‌گیری پدیده‌ی جدیدی در منطقه تحت عنوان «احیای ژئوپلیتیک شیعه» به رهبری ایران شد که کاملاً با منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه در تضاد بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ۲ دولت ایران و سوریه به‌رغم داشتن نگرش‌های متفاوت و وجود تعارضات ایدئولوژیک (اختلاف شیعه و سنی) اما به‌واسطه‌ی اتخاذ مواضع مشترک پیرامون برخی موضوعات و تحولات منطقه‌ای روابط خود را گسترش دادند. حزب‌الله هم به‌واسطه‌ی تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر آن و به‌واسطه‌ی کمک‌های ایران در خروج رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان پس از ۲۲ سال، رابطه‌ی بسیار خوبی با این کشور دارد.

همکاری‌های مشترک ایران، سوریه در حوزه‌ی مشترک حزب‌الله در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که بیش‌تر جنبه‌ی دفاعی داشت، از نمونه‌های برجسته‌ی همکاری‌های این مثلث است. برقراری شرایط مناسب در لبنان از سوی سوریه برای شکل‌گیری، انسجام و شکوفایی جنبش حزب‌الله، اوج همکاری‌های ۲ کشور در مسائل لبنان را نشان می‌دهد. حال با توجه به مخالف

شدید ایران با سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا و تعارض منافع سوریه و حزب‌الله با این ابرقدرت به‌نظر می‌رسد که یک مثلث همکاری در سطح تاکتیکی و شاید در سطح راهبردی بین ایران، سوریه و حزب‌الله به‌وجود آمده باشد.

ایالات متحده آمریکا که منافع مهمی هم‌چون امنیت عرضه و تقاضا و حمل و نقل انرژی، امنیت رژیم صهیونیستی، نفوذ در کشورهای منطقه و استیلا بر ژئوپلیتیک خاورمیانه را همواره در دستور کار سیاست خارجی خود در این منطقه قرار داده است، احیای هلال شیعی را خطری جدی برای منافع خود در منطقه‌ی خاورمیانه می‌داند. به‌طور طبیعی، در طرف مقابل نیز سوریه و حزب‌الله به رهبری ایران حضور آمریکا در منطقه و بقای رژیم صهیونیستی را خطری جدی برای امنیت وجودی خود تلقی می‌کنند. در نتیجه، تحرکات هر یک از این دو جبهه تأثیر بسزایی در منافع طرف مقابل خواهد داشت. این مسأله پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حضور پررنگ‌تر آمریکا در منطقه به شکل جدی‌تری تقویت شده است. بنابراین، مقاله‌ی حاضر با طرح این سؤال که محور ایران، سوریه و حزب‌الله تا چه میزان بر منافع خاورمیانه‌ای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر اثر گذاشته است، به این پاسخ رسید که سیاست‌های مشترک ایران، سوریه و حزب‌الله هزینه‌های منطقه‌ای و جهانی ایالات متحده آمریکا را به‌طور فزاینده‌ای افزایش داده است که به بررسی زوایای آن خواهیم پرداخت.

پیشینه و ادبیات پژوهش:

علی‌رغم این‌که روابط ایران، سوریه و لبنان در بسیاری از محافل سیاسی و حتی علمی به شاخصه‌ی اتحاد تاکتیکی و حتی راهبردی شناخته شده و مطالعه در این باب به‌عنوان مفروضی بدیهی است، اما جالب توجه است که ضعف مطالعه، بررسی و پژوهش‌های علمی در خصوص این اتحاد و رابطه‌ی آن با آمریکا به چشم می‌خورد. اندک بودن اسناد معتبر علمی و قابل ملاحظه در این زمینه علی‌رغم بدیهی بودن موضوع، خود جای سؤال اساسی است. به هر صورت، خلاصه‌ای از یافته‌های اصلی مربوط به روابط ایران، سوریه و لبنان و تأثیر روابط آنها بر منافع آمریکا و موضوعات مرتبط با مقاله‌ی حاضر به‌طور مشروح در ادامه می‌آید:

- (۱) کتاب «طرح خاورمیانه‌ی بزرگ»، نوشته‌ی حسین صادقی، ۱۳۸۶، نشر میزان، در میان منابع فارسی این کتاب حداقل در مورد طرح خاورمیانه‌ی بزرگ نسبتاً کامل بوده و اطلاعات مناسبی را در اختیار محقق قرار داد.
- (۲) کتاب «خاورمیانه‌ی جدیدتر (چشم‌اندازهای وسیع روابط ایران و سوریه)»، نوشته‌ی سیدجواد طاهایی ۱۳۸۸، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی که تا حدود زیادی به بررسی روابط ایران و سوریه پرداخته و در چند صفحه نیز به روابط ایران و سوریه با لبنان و حزب‌الله پرداخته است.
- (۳) کتاب «منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا و اسرائیل» نوشته‌ی علی‌اکبر جعفری، ۱۳۸۹، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی که هرچند اندک ولی به‌طور مفید و اجمالی به سیاست‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی در قبال سوریه، ایران و حزب‌الله لبنان پرداخته است.
- (۴) کتاب «چشم‌انداز خاورمیانه بزرگ (فراز و فرود دولت‌های ملی)»، رسول موحدیان عطار، ۱۳۸۶، انتشارات وزارت امور خارجه که به بررسی آینده‌ی طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و هم‌چنین آینده‌ی ژئوپلیتیک شیعه پرداخته که از بحث‌های اصلی مطرح در این مقاله است.
- (۵) مقاله‌ی «ایران و هلال شیعی، افسانه‌ها و واقعیت» از دکتر کیهان برزگر، ۱۳۸۸، فصلنامه‌ی علمی- ترویجی امنیت‌پژوهی، سال نهم، شماره‌ی ۳۰. به روشنی درباره‌ی تعارضات ایدئولوژیک بین آمریکا و متحدان ایران در منطقه‌ی خاورمیانه پرداخته است.
- (۶) مقاله‌ی «لبنان و روابط با آمریکا»، نوشته‌ی کیسی ال. آدیس^۱ که به بررسی روابط لبنان و آمریکا پرداخته و هم‌چنین تا حدودی به سیاست‌های حمایتی ایران و سوریه از حزب‌الله پرداخته است.

1 - Casey, L. Addis (2011)

۷) مقاله‌ی «ایران، سوریه و لبنان حلقه مقاومت»، نوشته‌ی جریمی شارپ^۱ که یکی از تازه‌ترین مقالات موجود درباره‌ی رابطه‌ی این سه کشور می‌باشد و به منافع این سه کشور در قبال اتحاد با یکدیگر پرداخته و هم‌چنین به تعارضات این مثلث با آمریکا می‌پرداخته است.

اهداف پژوهش:

محقق در این پژوهش به دنبال ۲ مقوله است:

۱) درک و شناخت عوامل معلوم و مجهول تأثیرگذار بر روابط ۳ کشور ایران، سوریه و لبنان به‌عنوان ۳ ضلع مثلث یادشده، در منطقه‌ی خاورمیانه به‌عنوان راهبردی‌ترین منطقه‌ی دنیا بسیار حائز اهمیت است.

۲) اما نکته‌ی مهم‌تر در این پژوهش بررسی تأثیرات این مثلث بر منافع آمریکا در خاورمیانه و میزان تعارضات این ۳ کشور با دیدگاه‌های ایالات متحده بسیار حائز اهمیت است.

روش پژوهش:

به‌دلیل بیان تاریخچه‌ی روابط کشورهای ایران، سوریه و لبنان و هم‌چنین تشریح روابط این کشورها با آمریکا و یکدیگر در نگارش این مقاله از روش توصیفی و هم‌چنین به دلیل تحلیل و تبیین روابط این کشورها با آمریکا و تأثیر روابط سه کشور بر منافع خاورمیانه‌ای آمریکا از روش تحلیلی استفاده شده است. بنابراین، روش تحقیق در این مقاله، توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

چارچوب نظری: نظریه‌ی واقع‌گرایی^۲

نظریه‌ی واقع‌گرایی توانسته است در مباحثات مرتبط با منافع ملی و راهبردهای سیاسی - امنیتی دولت‌ها جایگاهی محوری برای خود دست و پا کند و برای مدت طولانی به‌عنوان پارادایم حاکم در مطالعه‌ی سیاست بین‌الملل به‌ویژه مباحث مرتبط با منافع ملی و امنیت ملی

1 - Sharp, Jeremi (2011)

2 - Realism

مورد توجه قرار گیرد. البته این نظریه یک نظریه‌ی واحد نیست و شاخه‌های گوناگون با دیدگاه‌های متفاوتی را در درون خود جای داده است. تیم دان و بریان اشمیت در بررسی‌های خود نشان داده‌اند که همه‌ی واقع‌گرایان با وجود طبقه‌بندی‌های متفاوت خود اعم از واقع‌گرایی سنتی و نواقح‌گرایی^۱ (تهاجمی و تدافعی) در سه موضوع محوری که نقش مبانی اصلی را برای واقع‌گرایی دارند، مشترک هستند. این سه موضوع عبارتند از: دولت‌محوری^۲، بقا^۳ و خودیاری^۴. نخست، از نظر واقع‌گرایان اصلی‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل دولت‌ها هستند و دولت‌ها در شرایط آنارشی^۵ با دیگر دولت‌ها برای امنیت، کسب نفوذ و پرستیژ به رقابت می‌پردازند. ماهیت این نوع رقابت نیز بازی با حاصل جمع صفر است. دوم این‌که واقع‌گرایان با هر گرایشی که باشند، معتقدند در سیاست بین‌المللی هدف اصلی و برتر از نظر دولت‌ها بقاست؛ و سوم این‌که از آنجایی که اصل حاکم بر نظام بین‌المللی آنارشی و نبود یک اقتدار مرکزی است، در چنین ساختار هرج‌ومرج‌آمیزی، خودیاری الزاماً قاعده‌ی عمل است. به عبارت دیگر، امنیت هر دولت تنها در گرو توان و قدرت خود اوست و این خودیاری و تلاش دولت‌ها برای تأمین امنیت خود ممکن است ناامنی دیگر کشورها را نیز به دنبال داشته باشد. این وضعیت همان چیزی است که از آن به‌عنوان «معمای امنیت»^۶ نام می‌برند. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۴-۳۴۰)

واقع‌گرایان سنتی سیاست بین‌الملل را عرصه‌ی منازعه و مبارزه بر سر قدرت، موقعیت، و ثروت می‌دانند. قدرت، هم وسیله و هم هدف است. دولت‌ها از قدرت برای تأمین منافع خود که مهم‌ترین آن امنیت است، استفاده می‌کنند. در تفاوت با واقع‌گرایی سنتی، نواقح‌گرایی سرشت نظام بین‌الملل را نقطه‌ی عزیمت خود می‌داند. کنت والتز^۷ که پایه‌گذار نواقح‌گرایی

-
- 1 - Neorealism
 - 2 - State-Centric
 - 3 - Survival
 - 4 - Self-Help
 - 5 - Anarchi
 - 6 - Security Dilemma
 - 7 - Kenneth Waltz

است، در این مورد معتقد است که ساختار بین‌الملل عامل شکل‌گیری رقابت میان دولت‌های امنیت‌طلب است. فشارها و مشوق‌های ایجادشده از سوی نظام بین‌الملل تا حدود بسیار زیادی منافع نهفته در همکاری میان دولت‌ها را محدود می‌کند. آنارسی در نظام بین‌الملل به معنای این است که هر یک از واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی نظام، مسئول امنیت خود هستند و هر دولت آزاد است تا هر طور که مناسب‌تر می‌بیند، به تعقیب اهداف داخلی و خارجی خود همت گمارد. در عین حال، اهداف و منافع دولت‌ها لزوماً با هم همسو نیستند. تعارض در منافع به تعارض در اقدامات منجر می‌شود. بر این اساس، نواقعی‌گرایان بنیان فکری‌شان را بر اساس چهار فرض بنیادین استوار کرده‌اند: ۱) آنارسی که ویژگی مشخص سیاست بین‌الملل است؛ ۲) دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌المللی هستند؛ با وجود این که بازیگران غیردولتی همانند شرکت‌ها و سازمان‌های چندملیتی نقش مهمی بازی می‌کنند، اما این دولت‌ها هستند که ساختار نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند؛ ۳) دولت‌ها بازیگران عقلانی هستند؛ ۴) دولت‌ها موجودیت‌های بی‌مانندی هستند. (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۰ و ۱۲۸)

نواقعی‌گرایی نیز خود به دو گروه قابل تقسیم است: گروه نواقعی‌گرایان تهاجمی که عقیده دارند سرشت نظام بین‌الملل به تهاجم و منازعه منجر می‌شود. امنیت کالای کمیابی است که به رقابت بین‌المللی و معمای امنیتی در میان کشورها دامن می‌زند و وقوع جنگ را محتمل‌تر می‌سازد. کشورها برای تأمین امنیت خود راهبردهای تهاجمی در پیش می‌گیرند که طبعاً واکنش دیگر کشورها را در پی دارد و به تشدید ناامنی و معمای امنیتی کمک می‌کند. در مقابل، گروه نواقعی‌گرایان تدافعی قرار دارند که در اندیشه‌ی آنها، توزیع کلی قدرت نسبت به سطح و جهت تهدیدها اهمیت کم‌تری دارد. آنها به جای موازنه‌ی قدرت^۱ موردنظر نواقعی‌گرایان تهاجمی بر موازنه‌ی تهدید^۲ تأکید دارند و هدف اساسی دولت‌ها را نه کسب قدرت، بلکه تأمین امنیت می‌دانند. (اشنایدر، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

1 - Balance of Power

2 - Balance of threat

به هر حال، واقع‌گرایی تهاجمی نظام بین‌الملل را رقابتی می‌داند. جان مرشایمر^۱ صاحب‌نظری که به تنظیم و تدوین واقع‌گرایی تهاجمی پرداخته است، معتقد است چنانچه شرایط مهیا باشد، دولت‌ها در صدد پیشینه‌سازی قدرت خود و کسب هژمونی بر می‌آیند. دولت‌ها با علم به این‌که ممکن است سایر دولت‌ها در صدد تضعیف و یا از بین بردن توانمندی آنها برآیند، هیچ‌گاه خود را از چرخه‌ی نظام رقابتی خارج نمی‌کنند. از نظر واقع‌گرایان تهاجمی از یک سو احتمال این‌که دولت رقیب نیز به موافقتنامه‌ها و قراردادهای پای‌بند نباشد و مفاد آن را زیر پا بگذارد و از سوی دیگر، بی‌اعتمادی نسبت به اهداف و نیات سایر دولت‌ها، همکاری و تعامل را بسیار دشوار می‌سازد. یک دولت زمانی که در مورد نیات دولت رقیب اطمینان نداشته باشد، با دو نوع نگرانی و دغدغه‌ی مهم روبرو می‌شود: اول این سؤال را مطرح می‌کند که آیا همکاری و تعامل موجب پیشرفت و امنیت خود می‌شود و دیگر این‌که کدام‌یک از آنها (خود یا دولت رقیب) از این همکاری سود بیش‌تری خواهد برد. حتی اگر همکاری احتمالی موجب ارتقای شرایط کنونی دولت شود، اما در صورتی که به این نتیجه برسد که همکاری ممکن است به نفع دولت رقیب تمام شود از همکاری با آن امتناع می‌ورزد. (Glaser, 2010, p 20)

در مقابل، واقع‌گرایی تدافعی معتقد است که ساختار بین‌الملل عامل گرایش دولت‌ها به سمت و سوی رقابت نیست، بلکه دولت‌ها تحت تأثیر برخی شرایط می‌توانند با همکاری و تعامل بهترین وضعیت ممکن امنیتی را ایجاد و تثبیت کنند. در واقع، وضعیت دوگانه‌ی امنیت، مؤلفه‌ی اصلی و بارز مباحث واقع‌گرایی تدافعی است، بدین معنا که سیاست‌های رقابتی که یک دولت برای افزایش امنیت خود اتخاذ می‌کند، در حقیقت موجب کاهش امنیت رقیب خود می‌شود. کاهش امنیت رقیب نیز یک خطر بالقوه محسوب می‌شود؛ زیرا دولت رقیب ممکن است سیاست‌هایی را به خاطر این نوع احساس نبود امنیت در پیش بگیرد که در نهایت موجب کاهش امنیت خود آن دولت گردد. در نتیجه، تحت شرایطی خاص بهترین گزینه‌ی پیش روی یک دولت، همکاری و یا خویش‌نهادی است و نه رقابت. (Glaser, 2010, p. 18)

1 - John Mearsheimer

در چارچوب پژوهش حاضر می توان گفت که ایران، سوریه و حزب الله دارای منافع مشترکی هستند که کاملاً با منافع ملی ایالات متحده در خاورمیانه در تعارض است. تعارض موجود در منافع این بازیگران به ویژه برای محور ایران، سوریه و حزب الله با بقای وجودی آنها گره خورده است. منافع ملی آمریکا به گونه ای در منطقه ی خاورمیانه تعریف شده است که بازی با حاصل جمع صفر را مجسم کرده و موجودیت محور موسوم به مقاومت را به خطر می اندازد. از این رو، تحلیل این تقابلهای و تعارضات امنیت وجودی به بهترین شکل در چارچوب رویکرد واقع گرایی قابل ارزیابی است.

منافع آمریکا در خاورمیانه

پس از فروپاشی شوروی و شکل گیری نظم جدید جهانی، با توجه به شرایط نوظهور ضرورت بازتعریف منافع ملی برای مقامات آمریکا کاملاً احساس شد. در دیدگاه جدید مقامات این کشور تمامی مناطق بحران خیز که به نوعی با منافع ملی آمریکا در ارتباط باشند، در راهبردهای امنیتی آینده ی این کشور نقش تعیین کننده ای خواهند داشت. مطابق این دیدگاه حوادث ۱۱ سپتامبر فرصت مناسبی را برای ایالات متحده فراهم کرد تا به بهانه ی مبارزه با تروریسم به حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی خود در این منطقه دامن بزند. از این رو، منافع آمریکا در خاورمیانه از سه جنبه ی اقتصادی، سیاسی و نظامی قابل بررسی است که در ادامه به تشریح آن می پردازیم.

بیش از هر مسأله ای منافع اقتصادی آمریکا در خاورمیانه با بحث انرژی و تأمین امنیت عرضه ی آن به بازارهای جهانی گره خورده است. آمریکا به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان و به رغم برخورداری از مقادیر قابل توجهی منابع نفتی داخلی، همچنان نیازمند نفت این منطقه است. از همین رو، این کشور حفظ شرایط ایمنی دستیابی به نفت منطقه ی خاورمیانه و خلیج فارس را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است. نفت خلیج فارس ارتباط مستقیمی با هژمونی آمریکا دارد. این کشور برای گسترش نفوذ سیاسی خود در جهان صنعتی و در گروه هفت نیازمند آن است که همچنان کنترل راههای انتقال نفت و تأمین امنیت آن را بر عهده

داشته باشد. علاوه بر این، مالیاتی که آمریکا و هم‌چنین کشورهای اروپایی از واردات نفت دریافت می‌کنند، در بسیاری از مواقع از درآمد نفتی کشورهای خلیج فارس هم بیش‌تر است. در واقع، به سختی بتوان سیاست خارجی آمریکا را در منطقه‌ی خاورمیانه بدون در نظر گرفتن عامل نفت تبیین کرد. نفت راهنمای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه برای نزدیک به نیم قرن گذشته بوده است. این امر به‌گونه‌ای است که هر زمان عامل تهدیدزایی در مقابل صدور نفت خاورمیانه به دنیای غرب ظهور کرده است، آمریکا با تمام توان خود به مقابله با آن برخاسته است. بحران انرژی دهه‌ی ۱۹۷۰ که طی آن اعراب اقدام به تحریم کشورهای حامی رژیم صهیونیستی کردند، اهمیت خاورمیانه را بیش از پیش برای آمریکا نمایان کرد. این بحران نشان داد که در خاورمیانه، ترکیب نفت و سیاست می‌تواند بسیاری از معادلات را رقم زده و در واقع نفت عامل تعیین‌کننده‌ی مهمی برای حیات سیاسی در خاورمیانه به‌شمار می‌رود. (سیف‌زاده و روشندل، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۳)

از جنبه‌ی سیاسی می‌توان تضمین امنیت رژیم صهیونیستی، مقابله با رشد جریان‌های اسلام‌گرایی و تلاش برای روی کار آوردن رژیم‌های سکولار در منطقه را مهم‌ترین منافع سیاسی آمریکا در خاورمیانه دانست. از جمله اهداف سیاسی خاورمیانه‌ی بزرگ طرح عادی کردن حضور رژیم صهیونیستی در منطقه و در دست‌گرفتن سرنوشت سیاسی منطقه است که منافع ملی و منطقه‌ای ما را به‌خطر می‌اندازد. آمریکا با این طرح به‌دنبال خارج کردن نقش و اثرات دین از چارچوب معادلات سیاسی منطقه است و امیدوارند که با سکولاریزه‌کردن منطقه نگاه مسلمانان به موضوع رژیم صهیونیستی تغییر کند. خطر عمده‌ی دیگری که در این طرح وجود دارد، مسأله‌ی تغییر مرزهای جغرافیایی است، در صورتی که آمریکا بتواند به همه‌ی اهداف خود در منطقه دست پیدا کند، شرایطی مانند بعد از جنگ جهانی اول و سقوط دولت عثمانی (حدود سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷) پدید خواهد آمد که قدرت‌های بزرگ غربی فاتح جنگ، مرزهای خاورمیانه را به تبع منافع خود ترسیم کردند تا دیگر یک قدرت بزرگ همانند عثمانی نتواند در خاورمیانه سربلند نماید. به همین دلیل، یکی از راهکارهای اجرایی طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، تجزیه‌ی برخی از کشورهای اسلامی از طریق ایجاد آشوب و طرح مباحث قومی خواهد بود. (واعظی، ۱۳۸۴: ۸)

در حقیقت، بسیاری از کارشناسان سیاسی آمریکا نوعی در هم تنیدگی میان امنیت و منافع ملی آمریکا و چگونگی مواجهه‌ی ایالات متحده با اسلام و مسلمانان به‌ویژه در خاورمیانه را ترسیم می‌کنند. بر اساس آنچه در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ قید شده است، مبارزه علیه رادیکالیسم اسلامی، چالش و منازعه‌ی اصلی ایدئولوژیک سال‌های اولیه‌ی قرن ۲۱ محسوب می‌شود؛ چالشی که به صف‌بندی بیش‌تر قدرت‌های غربی در یک سو منجر شده است. این سند شرایط قرن بیست‌ویکم را با کشمکش ایدئولوژیک قرن بیستم که قدرت‌های بزرگ هم بر اساس منافع ملی و هم بر اساس ایدئولوژی تقسیم می‌شدند، متفاوت می‌داند. هرچند برخی کارشناسان غربی سعی در تعمیم خشونت اقدامات گروه‌های افراطی اسلامی (هم‌چون القاعده) به کلیت اسلام را دارند و تعبیر جنگ اسلام و غرب را به‌کار می‌برند، اما وجود جریانات و گرایش‌های متنوع در درون اسلام، توجه طیفی از سیاست‌گذاران آمریکایی را به ضرورت تفکیک عملکرد در مواجهه با اشکال گوناگون جریانات اسلام‌گرا سوق داده است. (Casey, 2011: 14)

از جنبه‌ی امنیتی - دفاعی فروش جنگ‌افزارها و هم‌چنین استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه از اولویت‌های اساسی به‌شمار می‌روند. با وجود رکود اقتصادی، خرید تسلیحات و جنگ‌افزارهای مختلف هم‌چنان بازار پررونقی به‌ویژه در میان کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس دارد. طی سال‌های گذشته امارات متحده‌ی عربی و عربستان قراردادهای کلان چند میلیارد دلاری با آمریکا، فرانسه و برخی دیگر از کشورها منعقد کرده‌اند؛ قراردادهایی که به‌ویژه از سال ۲۰۰۲ به بعد افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. حضور بازیگران مختلف از یک سو و وجود چالش‌های منطقه‌ای و ملی از سوی دیگر، موجب شده است تا خاورمیانه تبدیل به منطقه‌ای بحران‌خیز شود. به همین دلیل، سالانه بخش قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی منطقه صرف هزینه‌های نظامی می‌شود که بازار مناسبی را به روی آمریکا گشوده است. مطابق با آمار موجود، ارزش کل خرید تسلیحات خاورمیانه در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ به ترتیب ۵۶ میلیارد دلار، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۲، و ۹۱/۵ میلیارد دلار بوده است که افزایش ملموس و معناداری

را طی کرده است. رشد هزینه‌های نظامی خاورمیانه در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۱۹۹۸ در حدود ۶۲ درصد بوده است. (Whitehouse, 2008)

به نوشته‌ی روزنامه‌ی «نیویورک تایمز»، آمریکا در سال ۲۰۰۸ بیش از ۴۸ میلیارد دلار انواع جنگنده و تسلیحات مختلف را به کشورهای در حال توسعه فروخته است که مهم‌ترین خریداران آن امارات متحده‌ی عربی ۹/۷ میلیارد دلار، عربستان سعودی ۸/۷ میلیارد دلار و مراکش ۴/۵ میلیارد دلار بوده‌اند. در عین حال، به گزارش رویترز، سخنگوی آژانس همکاری امنیتی دفاعی وابسته به وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در گزارشی اعلام کرد که امارات در سال مالی ۲۰۰۹ میلادی با خرید هفت میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار، در صدر فهرست کشورهای واردکننده‌ی سلاح از آمریکا قرار گرفته است. به دلیل ضعف توان دفاعی تمامی کشورهای عربی منطقه و درگیر بودن آنها با تهدیدهایی بی‌شمار حضور پایگاه‌های نظامی آمریکایی در خاک این کشورها یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در راستای کمک به این کشورها در جهت دفاع از موجودیت‌شان تبدیل شده است. قطر، کویت، عربستان، امارات متحده‌ی عربی و عمان از جمله کشورهایی هستند که پذیرای پایگاه‌های آمریکایی هستند. به‌طور کلی، این پایگاه‌ها دارای کارکردهای مختلفی در جهت تأمین منافع آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه هستند:

- ۱) ایجاد بازدارندگی در مقابل ایران؛
- ۲) مقابله با تروریسم و گروه‌های تروریستی؛
- ۳) هدایت و کنترل عملیات در عراق و افغانستان؛
- ۴) ایجاد موازنه‌ی قدرت در منطقه و جلوگیری از سلطه‌ی ایران بر منطقه؛
- ۵) حفاظت از منابع نفتی و گازی قابل توجه کشورهای منطقه؛
- ۶) کنترل مسیرهای دریایی و هوایی منطقه و جلوگیری از ایجاد اختلال در روند صادرات نفت منطقه از سوی گروه‌های تروریستی و کشورهای چپون ایران؛
- ۷) حفظ برتری راهبردی برای آمریکا در منطقه و ساخت منزلت هژمونیک برای این کشور در جهان. (Cordesman & Rodhan, 2007: 89)

به طور کلی، می توان گفت که خاورمیانه به دلیل موقعیت راهبردی و ژئوپلیتیکی از اهمیت بسیار بالایی در سیاست خارجی و منافع ملی آمریکا برخوردار است. بسیاری از کشورهای منطقه ی خاورمیانه جوامعی در حال گذار هستند که همین مسأله به تحولات این منطقه پویایی ویژه ای بخشیده و حساسیت و توجه قدرت های جهانی را به خود معطوف ساخته است؛ تحولاتی هم چون بهار عربی که منشأ اثر جهانی دارند، از جمله حوادثی هستند که بر روی منافع قدرت های جهانی تأثیرگذار دارند. از این رو، آمریکا به خوبی و تحت هر شرایطی تحولات این منطقه را رصد می کند و برای تأمین منافع ملی خود از هیچ کوششی فروگذار نمی کند.

تعارض منافع آمریکا با محور ایران، سوریه و حزب الله

به دلایل ایدئولوژیکی و اعتقادی و همچنین الگوی حکومتداری تعارضات بی شماری در منافع محور ایران، سوریه و حزب الله در مقابل آمریکا وجود دارد، اما به طور کلی می توان این تعارضات را در دو مفهوم کلی «هلال شیعی» و «طرح خاورمیانه ی بزرگ» تقسیم بندی کرد که در زیر به آنها می پردازیم.

الف) هلال شیعی

ملک عبدالله پادشاه اردن در سال ۲۰۰۴، درباره ی ظهور یک هلال شیعی ایدئولوژیک از بیروت تا خلیج فارس هشدار داد که از آن زمان به بعد، بحث مقاصد ایران برای ایجاد یک هلال شیعی به موضوعی مهم برای میزگردها و کنفرانس های برگزار شده در مسائل منطقه ای تبدیل شده است. دو گروه از نخبگان سیاسی و روشنفکر، ظهور تهدید از جانب هلال شیعی منطقه ای را برجسته می کنند: ۱- نخبگان سنی عرب، ۲- مخالفان رشد نقش منطقه ای ایران در غرب، به خصوص در آمریکا. بحث مربوط به نخبگان سنی در جهان عرب دارای سه بعد است: نخست، قدرت تحلیل رفته ی این نخبگان حکومتی در جهان عرب. دوم، نگرانی آنها از رشد تقاضاهای سیاسی جمعیت شیعه در جهان عرب، و سوم، افزایش روزافزون نقش ایران در امور جهان عرب.

اول این‌که از نگاه نخبگان سنی عرب، تقویت و احیای نقش شیعیان در عراق توازن سیاسی-امنیتی موجود در جهان عرب را برهم زده است و این وضعیت در آینده جریان‌ات را به سمتی هدایت خواهد کرد که در نهایت جایگاه سیاسی نخبگان سنی در تقسیم‌بندی قدرت در منطقه را از توازن خارج خواهد کرد. اگر چه اکثریت شیعیان یک نیروی محرکه برای جنبش‌های اجتماعی-سیاسی و اصلاحات در عراق و بحرین بوده‌اند، تنها اخیراً گروه‌های شیعی زمین‌های لازم برای بیان و حضور در سرنوشت سیاسی خود را یافته‌اند. افزایش قدرت شیعیان در یک کشور عربی (عراق) برای اولین بار نخبگان سنی در جهان عرب را نه تنها دربار‌های تقاضاهای جمعیت شیعی خود (چه اکثریت و چه اقلیت) جهت کسب حقوق اجتماعی-سیاسی بیشتر، بلکه دربار‌های روندی که نهایتاً می‌تواند به حذف نخبگان فعلی از قدرت در نواحی به اصطلاح هلال شیعی بینجامد، نگران کرده است. (برزگر، ۱۳۸۹: ۱۱)

دوم این‌که از دیدگاه این نخبگان چون موضوع احیای قدرت و نقش شیعیان مربوط به بسیج توده‌های شیعه است؛ از این‌رو، مسأله‌ی هلال شیعی یک موضوع ایدئولوژیک است. به‌عنوان یک نیروی مهم، احساسات ارزشی موجود در خیابان‌های جهان عرب به‌خصوص تقاضاهای رو به افزایش اجتماعی، سیاسی، اقتصادی توده‌های شیعی، همواره موضوعی مهم برای نخبگان دولتی سنی در عربستان سعودی، مصر، اردن، کویت، بحرین و لبنان بوده است. در طول تاریخ معاصر منطقه، جنبش‌های شیعی یک قوه محرکه حتی برای جمعیت‌های سنی در طرح تقاضاهای مربوط به انجام اصلاحات سیاسی بیش‌تر و مسائل حقوق بشر در منطقه بوده است. به‌عنوان مثال، از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ اصلاحات سیاسی رو به رشد در زمینه حقوق زنان در بحرین و کویت، کل منطقه‌ی خلیج فارس را متأثر کرده است. بنابراین، هرگونه تلاش برای بسیج سیاسی توده‌های عرب (چه شیعه و چه سنی) و تأثیرات بعد از آن، موضوعی نگران‌کننده برای نخبگان سنی بوده است، به‌خصوص زمانی که این موضوع با تلاش‌های ایران برای به‌دست آوردن نقش بیش‌تر در منطقه مرتبط باشد. همان‌گونه که حسنی مبارک در چند سال گذشته گفت: «شیعیان منطقه بیش‌تر به ایران وفادار هستند تا کشورهای خودشان»، ثابت می‌کند که چقدر نخبگان عرب نگران تأثیر یک ایران شیعی بر مردم عادی کشورهای خود

هستند. (Gnehem, 2006: 4) محبوبیت حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان و آقای احمدی نژاد دو شخصیت شیعه، در خیابان‌های عربی یک نگرانی جدی برای نخبگان سنی عرب هست. (Telhami, 2008, 1)

سوم و شاید بیش‌ترین نگرانی در نزد نخبگان سنی عرب این است که قوه محرکه‌ی این احیا و تقویت، خود ایران است. تأکید بر وجود تهدید ایران در منطقه و جهان همواره در نزد نخبگان سنی عرب وجود داشته است. این امر یا به‌عنوان توجیهی برای برخی از سیاست‌های رژیم‌های عربی، مانند پذیرفتن نیروهای خارجی در منطقه، یا به‌عنوان یک ترس تاکتیکی برای تقویت سیاست‌های حمایتی مالی و سیاسی واشنگتن برای رژیم‌هایشان، و یا به‌عنوان موضوع تأمین همبستگی بین نخبگان این کشورها بوده است. (Ajami, 2006, 1) به‌عنوان مثال، صدام با نامیدن خود به‌عنوان قهرمان جهان عرب و نگهبان دروازه‌ی شرقی جهان عرب، جنگ تحمیلی هشت ساله را با این ادعا که مانع از نفوذ ایران شیعی شده است، توجیه کرد. سپس او حمایت‌های همه‌جانبه‌ی مالی و سیاسی نخبگان سنی عرب را به‌دست آورد.

ب) طرح خاورمیانه‌ی بزرگ

طرح خاورمیانه‌ی بزرگ از اواخر سال ۲۰۰۲ و پس از حمله‌ی آمریکا به افغانستان و در آستانه‌ی حمله به عراق در اوایل سال ۲۰۰۳ در قالب رویکردی جدید در سیاست خارجی آمریکا در قرن ۲۱ عنوان شد. این طرح مدعی بسط و گسترش دموکراسی و آزادی به خاورمیانه و شمال آفریقا است. طرح خاورمیانه‌ی بزرگ سند مکتوبی از رویکرد خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌گردد. به‌طور کلی، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ را می‌توان به دو بخش عمده‌ی سیاسی و اقتصادی تقسیم کرد. بنابراین، هم اصلاحات سیاسی و هم اصلاحات اقتصادی در این طرح در مورد خاورمیانه پیش‌بینی شده است. ایجاد همسویی اقتصادی در بعد جهانی و در راستای نظم اقتصادی لیبرال یکی از اهداف اصلی این طرح است. بنابراین، اصلاحات در خاورمیانه هم از بعد سیاسی و هم از بعد اقتصادی مطرح است. بر اساس طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، آمریکا می‌خواست جوامع منطقه‌ی خاورمیانه‌ی بزرگ را دموکراتیزه کند، زیرا بر این

باور بود که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود ثبات و امنیت جهان غرب به‌ویژه آمریکا را تهدید می‌کند. (دهقانی، ۱۳۸۳: ۴۸۰)

طرح خاورمیانه‌ی بزرگ در جهت پشتیبانی از این نظریه، به آمار گزارش «توسعه‌ی انسانی جهان عرب» سازمان ملل توجه نشان می‌دهد که برخی از داده‌های آن به شرح زیر است: کل تولید ناخالص ملی ۲۲ کشور عضو اتحادیه‌ی عرب از تولید ناخالص ملی اسپانیا کم‌تر است. نزدیک به ۴۰٪ جمعیت بزرگسال کشورهای عرب، یعنی بالغ بر ۶۵ میلیون نفر بی‌سواد هستند که دو سوم آنها را زنان تشکیل می‌دهند. یک سوم جمعیت منطقه با ۲ دلار در روز زندگی می‌کند که برای نجات این جمعیت انبوه از چنگال فقر، نرخ رشد اقتصادی منطقه باید دست کم ۲ برابر شود؛ یعنی از ۳٪ به ۶٪ در سال افزایش یابد. سهم کشورهای عرب در کل تولیدات کتاب جهان تنها ۱/۱ درصد است که ۱۵٪ آن را نیز کتاب‌های مذهبی تشکیل می‌دهند. در جهان عرب برای هر ۱۰۰۰ شهروند تنها ۵۳ نسخه روزنامه به چاپ می‌رسد. این رقم در کشورهای غربی برابر ۲۸۵ نسخه، یعنی ۵ برابر میانگین کشورهای عرب است. تنها ۱/۶ درصد جمعیت منطقه به اینترنت دسترسی دارد. ۵۱ درصد جوانان عرب خواهان مهاجرت به سایر کشورها هستند. نزدیک به یک چهارم فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های عرب به خارج از کشورهای خود مهاجرت می‌کنند. (<http://data.worldbank.org>)

رهبران آمریکا ضمن دستمایه قرار دادن آمار و ارقام ذکرشده بارها از سیاست چماق و هویج، هنجارسازی و هنجارشکنی و نظم‌سازی و نظم‌شکنی در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی خود بهره گرفته‌اند. تئودور روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در اواخر قرن نوزدهم که در توسعه‌ی نظم امپراتوری آمریکا نقش مؤثری داشت، همواره اظهار می‌نمود مناسب است که همراه گفتار نرم و ملیح چماق و قدرت سخت‌افزاری نیز حمل گردد و در صورت لزوم از هر یک به تناسب موقعیت و نیاز استفاده شود. از این‌رو، در طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و ابتکار جدید آمریکا در قبال آن گونه‌ی خاصی از این ترکیب به چشم می‌خورد. (حسینی، ۱۳۸۳: ۵۴)

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر که در آن برخی جریان‌های اسلامی به‌عنوان مقصر و متهم اصلی معرفی شدند، رهبران آمریکا به‌طور هم‌زمان دو سیاست متضاد را در منطقه‌ی خاورمیانه پیگیری کردند: اول نظم‌شکنی و هنجارشکنی و دوم نظم‌سازی و هنجارسازی. در پرتو رفتارهای غیرقابل دفاع طالبان و صدام در افغانستان و عراق و هم‌چنین برخی گروه‌های تندرو مانند القاعده، آمریکایی‌ها تلاش کردند تا اهداف کلان خود را در منطقه ابتدا از طریق حضور نظامی و سپس از طریق تغییر بافت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منطقه دنبال کنند.

طرح خاورمیانه‌ی بزرگ که به‌طور هم‌زمان نظم‌شکنی و هنجارشکنی از طریق حضور نظامی در منطقه و نظم‌سازی و هنجارسازی از طریق تبلیغ برخی تغییرات کنترل‌شده را دنبال می‌کند؛ در واقع، شکلی از دموکراسی هدایت‌شده و کنترل‌شده را در منطقه تعقیب می‌کند که الزاماً تناسبی با اصول اولیه‌ی مردم‌سالاری ندارد. به بیان دیگر، طرح خاورمیانه‌ای آمریکا در پس‌گفتمان به‌ظاهر خیرخواهانه و مردم‌سالار خود، اهداف پنهان، گسترش دامنه و عمق نفوذ و منافع آمریکا را در منطقه‌ی خاورمیانه در راستای اهداف جهانی این کشور دنبال می‌کند. (موحدیان، ۱۳۸۴: ۶۷)

تأثیر محور ایران، سوریه و حزب‌الله بر منافع آمریکا در منطقه

اگرچه حمله‌ی آمریکا به افغانستان و عراق با آغاز قرن ۲۱ یک تهدید جدی برای منافع ایران و کشورهای هم‌مسو محسوب می‌شد، اما از نگاهی دیگر، همین مسأله سبب نزدیک‌تر شدن این کشورها علیه جبهه‌ی غرب و شکل‌گیری محوری تحت عنوان محور مقاومت گردید. این اتحاد فراتر از یک اتحاد تاکتیکی است، به‌گونه‌ای که کارشناسان خاورمیانه‌ی کنگره‌ی آمریکا معتقدند که روابط ایران، سوریه و حزب‌الله صرفاً تاکتیکی نیست، بلکه راهبردی نیز شده است. در سال‌های اخیر با سیاست‌های ایران در منطقه به‌ویژه پس از حمایت‌های ایران در جنگ‌های ۲۲ روزه از مردم غزه و ۳۳ روزه از حزب‌الله و عدم نتیجه‌گیری رژیم صهیونیستی در این حملات، محبوبیت ایران در میان افکار عمومی سوریه و لبنان فزونی یافته، در نتیجه سوریه بیش از پیش از غرب فاصله گرفته و به ایران نزدیک شده است. کارشناسان منطقه از این مسأله به‌عنوان "تلنگر" به آمریکا یاد کرده‌اند. (Casey, 2011: 16)

به دلیل مقاومت اسلامی لبنان و پشتیبانی ایران و سوریه، رژیم صهیونیستی مجبور شد تا در سال ۲۰۰۰ از جنوب لبنان و در سال ۲۰۰۵ از نوار غزه به‌طور یکجانبه عقب‌نشینی کند. این امر باعث تقویت گروه مقاومت در منطقه‌ی خاورمیانه در سال‌های اخیر شده است. به‌طور کلی، در سال‌های گذشته، مرزبندی‌های بازیگران سیاسی در خاورمیانه در دو جبهه‌ی مقاومت و سازش کاملاً شفاف شده است. البته غرب و حامیان منطقه‌ای آن نیز این آرایش را پذیرفته‌اند، اما از تعابیر دیگری برای آن استفاده می‌کنند. آنها دولت‌های سازشکار را به اصطلاح «میانه‌رو» و جبهه‌ی مقاومت را «تندرو» معرفی می‌کنند. آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر قصد داشت تا با اجرای طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و بعد از آن طرح خاورمیانه‌ی جدید بر تعداد کشورهای به اصطلاح میانه‌رو بیفزاید، اما ناکامی آنها در جنگ ۳۳ روزه و همچنین شکل‌گیری بیداری اسلامی نتایج معکوسی را برای آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای این کشور به همراه داشته است. (امیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۰)

به هر حال، احراز قدرت شیعیان در عراق پس از سرنگونی صدام و نیز افزایش قدرت و نفوذ ایران در لبنان موجب تحولی بزرگ به سود ایران شد که تغییر ژئوپلیتیک شیعه در منطقه نام گرفته است. این بدان معناست که رهبری و ابتکار عمل سیاسی در خاورمیانه که از زمان پایان جنگ جهانی دوم در اختیار دولت‌های سنی عرب بود، اینک به دست شیعیان افتاده است؛ شیعیانی که رهبری آنها را تهران در اختیار دارد. به‌طوری که می‌توان گفت هر سه مورد افغانستان، عراق و لبنان و حتی سوریه بدون مذاکره با ایران و جلب همکاری تهران غیرممکن است. به‌طور کلی، محور مقاومت منافع آمریکا را در منطقه تحت تأثیر قرار داده و بر آن هزینه‌هایی متحمل کرده است که می‌توان آنها را به‌صورت زیر برشمرد:

الف) مبارزه با جبهه‌ی غرب و کاهش قدرت و نفوذ منطقه‌ای آمریکا

مردم خاورمیانه از سیاست‌های آمریکا در سال‌های گذشته به ستوه آمده و خواهان کنترل زندگی و سرنوشت خود بر اساس دین اسلام شده‌اند. برکن و بروس^۱ نیز به این موضوع اشاره

1 - Bergen and Bruse

کرده‌اند که تحولات اخیر، دو ویژگی مهم و برجسته دارد: نخست آن‌که این قیام‌ها برای مقابله با نظام سلطه به‌وقوع پیوستند و دیگر آن‌که ریشه‌ی شکل‌گیری آنها در مقابله با حکومت‌های اقتدارگراست. (Bergen and Bruse, 2010: 12) ویلیام نورمن گریگ^۱ نیز به این موضوع اشاره کرده است که قیام‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه در واقع جنبشی بر ضد امپراتوری آمریکا در خاورمیانه است و با منافع و امنیت ایالات متحده همسو نیست. (Grigg, 2011) امانوئل والراشتاین^۲ نیز معتقد است که ایالات متحده بازنده‌ی اصلی تحولات اخیر در خاورمیانه است. وی این‌گونه استدلال می‌کند که بسیاری از کسانی که در کشورهای عربی قیام کرده‌اند، با هرگونه دخالت آمریکا در مسائل داخلی خود مخالف هستند. (Wallerstein, 2011)

کشورهای ایران، سوریه و حزب‌الله با قرارگرفتن در جبهه‌ی مخالفان متحدین آمریکا در خاورمیانه، منطقه را به دو جبهه‌ی متحدان و مخالفان آمریکا تقسیم کرده‌اند و هر کدام به‌دنبال یارگیری و ضربه‌زدن و منزوی‌کردن طرف مقابل هستند. در این میان، ایران با جمع‌آوری مخالفان آمریکا در منطقه به‌مخصوص شیعیان (هلال شیعی) به‌دنبال کسب وجهه‌ی بین‌المللی برای خود بوده و در برابر سیاست‌های آمریکا ناشی از منزوی‌کردن وی مقاومت می‌کند. بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و تخریب چهره‌ی مسلمانان در جهان، آمریکا و متحدانش در راستای مبارزه با تروریسم، مبارزه با افراط‌گرایان اسلامی و ایجاد دموکراسی در منطقه به کشورهای افغانستان و عراق حمله کرد و با ایجاد پایگاه‌های نظامی در اطراف این کشورها به‌طور غیرمستقیم ایران را نیز محاصره کرد. سپس آمریکا در قالب طرح‌هایی مانند نقشه‌ی راه، خاورمیانه‌ی بزرگ و خاورمیانه‌ی جدید از دو راه اصلاحات اقتصادی و سیاسی در پی مهارکردن گروه‌های اسلامی و مبارزه با تروریسم بود. در همین راستا، محقق در سه بعد سیاسی، اقتصادی و نظامی - امنیتی به هزینه‌های تحمیل‌شده بر آمریکا در خاورمیانه در اثر فشارهای محور مقاومت اشاره می‌کند.

1 - William Norman Grigg

2 - Wallerstein

۱) تأثیر روابط ایران، سوریه و حزب‌الله بر هزینه‌های نظامی - امنیتی آمریکا در خاورمیانه:

در سال‌های اخیر بودجه‌ی نظامی ایالات متحده رشد قابل توجهی داشت که علت اصلی آن عملیات نظامی پرهزینه در افغانستان و عراق بود. حدفواصل سپتامبر ۲۰۰۱ تا ژوئن ۲۰۰۶ دولت آمریکا ۴۳۲ میلیارد دلار را در قالب بودجه‌ی سالانه‌ی خود و هزینه‌های جانبی در مقوله‌ی جنگ با تروریسم جهانی گنجانده تا آنجا که افزایش هزینه‌های نظامی به یکی از عوامل افول اقتصاد ایالات متحده تبدیل شده است. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۹) حال آن‌که عملیات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان نتیجه‌ی عکس به همراه داشته و تنفر مردم منطقه را از آمریکا و سیاست‌های آن افزایش داده است. همچنین این عملیات‌ها منجر به سرکار آمدن حکومت‌های اسلامی و همسو با سیاست‌های محور مقاومت در منطقه شده است.

۲) تأثیر روابط ایران، سوریه و حزب‌الله بر هزینه‌های سیاسی آمریکا در خاورمیانه:

با بر هم خوردن نظم پیشین در منطقه، میزان و نحوه‌ی اقدامات قدرت‌های منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تغییر کرده است. در چنین شرایطی که حفظ نظم پیشین به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن این تحولات برای آمریکا غیرممکن شد، این کشور تلاش کرد تا از طریق مدیریت برخی از این تحولات، شرایط را برای تشکیل نظامی جدید فراهم آورد. از همین رو، با ابزارهای متنوع تشویقی و تنبیهی از کمک و تحریم اقتصادی تا حمله‌ی نظامی را در دستور کار خود قرار داد. آمریکا در این برهه‌ی زمانی تلاش کرد تا از طریق سیاست‌های نیابتی و حمایت از برخی کشورهای منطقه‌ای، مدیریت این تحولات را بر عهده بگیرد. حمایت آمریکا از عربستان سعودی در قبال مدیریت گذار قدرت از علی عبدالله صالح به معاون اول او در یمن، سکوت حمایت‌گرانه‌ی آمریکا از عربستان سعودی و آل‌خلیفه در سرکوب معترضان بحرینی، حمایت از ایفای نقش قطر و عربستان در تحولات لیبی و در نهایت، تلاش‌های این دو کشور به نیابت از آمریکا در حمایت از نیروهای شورشی سوریه، همگی نشان‌دهنده‌ی تلاش آمریکا برای مدیریت شرایط جدید است. (Pollack, 2012)

سیاست‌های آمریکا در جهت حمایت از کشورهای سنتی آمریکا و سرپوش گذاشتن بر

جنایت‌های آل‌خلیفه و آل‌سعود علاوه بر تحمیل هزینه‌های مالی سنگین برای آمریکا، هزینه‌های سنگین سیاسی نیز بر این کشور داشته که مهم‌ترین آن منفورتر شدن چهره‌ی این کشور نزد مردم خاورمیانه است.

۳- تأثیر رابطه‌ی ایران، سوریه و حزب‌الله بر هزینه‌های اقتصادی آمریکا در خاورمیانه:

علی‌رغم این‌که در طول یک دهه‌ی گذشته اقتصاد آمریکا رشد نسبتاً خوبی داشته، اما مخاطرات متعدد، چشم‌انداز اقتصاد آمریکا و به تبع آن، اقتصاد جهان را تهدید می‌کند. مهم‌ترین این تهدیدها عبارتند از افزایش کسری تراز پرداخت‌های خارجی آمریکا، افزایش کسری بودجه‌ی دولت و افزایش قیمت نفت. بنابراین، قابل پیش‌بینی است که دولت آمریکا توان خود را متوجه کنترل و کاهش این مخاطرات کند. بحران خاورمیانه به‌ویژه شرایط عراق یکی از عوامل پایه‌ای این مخاطرات می‌باشد. در برخورد با این مخاطره‌ی پایه‌ای، آمریکا با سه گزینه‌ی اصلی روبرو است: اول، خروج فوری و بدون قیدوشرط از عراق؛ دوم، گسترش بحران به‌منظور درهم شکستن مقاومت؛ و سوم، یافتن راهکار مناسبی که مورد پذیرش همه‌ی کشورهای ذی‌نفع و مردم عراق باشد. قضیه‌ی آمریکا در افغانستان و عراق تفاوت‌های بسیاری دارد. القاعده و بن‌لادن حوادث ۱۱ سپتامبر را انجام دادند، اگرچه طبق گفته‌ی آمریکایی‌ها بن‌لادن مرده است، ولی القاعده هنوز هست و این یعنی تهدید باقی است و در افکار مردم آمریکا تا موقعی که تهدید باقی است، پس ماندن نیروهای نظامی آمریکا در این کشور توجیه دارد. البته در عراق قضیه متفاوت است؛ چرا که تهدید (صدام) از میان رفته، پس ماندن آمریکا در عراق دیگر در افکار عمومی این کشور و اذهان مردم توجیه عقلانی ندارد و به همین خاطر، آمریکا از سوی مردمش در مورد ماندن در عراق تحت فشار است. (صادقی، ۱۳۸۶: ۴۱)

یکی از مشکلات اصلی آمریکا که در حال حاضر از آن رنج می‌برد و اخبار آن نیز در سطح رسانه‌های جهان است، کسری تراز مالی آمریکا و پایین آمدن ارزش بورس این کشور است. این مساله دلایل متعددی دارد که از جمله مهم‌ترین دلایل آن هزینه‌های سیاسی و نظامی - امنیتی است که این کشور در خاورمیانه می‌پردازد. آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر برای

مبارزه با تروریسم، مبارزه با اسلام‌گرایان افراطی و منزوی کردن کشورهای ایران، سوریه و تضعیف گروه‌های مقاومت هزینه‌های زیادی را تقبل کرده است. آمریکا در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ به ترتیب ۲۹، ۱۰۰، ۷۳، ۹۰، ۱۲۰، ۱۳۵ میلیون دلار بودجه صرف نموده است. (همشهری ۸۴/۳/۹) البته این به غیر از بودجه‌ای است که سازمان سیا از طریق بنیادهای خصوصی مانند بنیاد دموکراسی صرف تقویت و گسترش فعالیت مخالفان حکومت‌هایی مانند ایران و سوریه نموده است. هم‌چنین آمریکا در راستای تضعیف موقعیت کشورهایمانند ایران و گروه‌های مقاومت اقدام به حمایت از توافق‌نامه‌ی کمپ‌دیوید در قالب کمک‌های نظامی و اقتصادی کرده است. آمریکا در سال ۲۰۰۴ به مصر ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی و ۵۳۵ میلیون دلار کمک اقتصادی نموده و اردن نیز ۲۵۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۲۰۶ میلیون دلار کمک مالی دریافت کرده است. هم‌چنین آمریکا در راستای تضعیف و منزوی کردن حزب‌الله در داخل لبنان اقدام به کمک مالی به مسیحیان مارونی نموده است. میزان کمک‌های این کشور به مسیحیان لبنان در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۷ به ترتیب ۳۵، ۴۳، ۶۷ و ۹۸ میلیون دلار بوده است. (L. Addis, 2011, 23)

یکی از تأثیرات مستقیم مثلث ایران، سوریه و لبنان بر روند هزینه‌های اقتصادی آمریکا تهدید رژیم صهیونیستی متحد راهبردی این کشور توسط ایران، سوریه و لبنان است. آمریکا همواره چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی هزینه‌های بسیار زیادی را در قبال حمایت از این رژیم داده است. کمک‌های اقتصادی آمریکا به رژیم صهیونیستی در سال‌های اولیه‌ی تأسیس این رژیم به شکل وام‌های محدود بود، اما به استثنای جنگ‌های اعراب و اسرائیل، در حال حاضر کمک‌های آمریکا به آن ۳۰ درصد کل کمک‌های خارجی آمریکا را به خود اختصاص داده است. (صادقی، ۱۳۸۶: ۴۲)

ب) تضعیف قدرت کشورهای محافظه‌کار منطقه

یکی دیگر از مسائلی که به ضرر منافع آمریکا در منطقه رقم خورده است، تضعیف کشورهای هم‌پیمان آن در نتیجه‌ی تحولات اخیر است. قدرت‌های منطقه‌ای در راستای

گسترش نفوذ خود در خاورمیانه یا به منظور جلوگیری از گسترش دامنه‌ی این تحولات به کشورهای خود، سعی در ایفای نقش مؤثری در تحولات جدید دارند. عربستان سعودی به دلیل زبانی که از تغییر نظم خاورمیانه خواهد دید، تلاش می‌کند تا رفتارهای خود را در راستای تأمین منافع خود که به موازات منافع آمریکا در خاورمیانه است، تعقیب کند. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان تنها قدرت منطقه‌ای که از تغییر نظم پیشین در خاورمیانه سود می‌برد، تلاش دارد تا با حمایت معنوی خود از جنبش‌های مردم‌سالارانه‌ی دینی در خاورمیانه، ضمن نفی ساختارهای فردگرایانه‌ی مرتجع عرب، از میزان نفوذ غرب به‌ویژه آمریکا به‌عنوان متحد و حامی کلیدی این کشورها بکاهد؛ عاملی که به‌صورت ناخودآگاه سبب کاهش ضریب امنیتی کشورهای محافظه‌کار عربی و به تبع آن تضعیف منافع آمریکا در منطقه خواهد شد. هرچند این تحولات به صف‌بندی میان کشورهای منطقه دامن زده است، اما به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، ناتوانی آمریکا و متحدانش در کاهش نقش ایران در منطقه و انجام تغییرات دلخواه خود، به‌ویژه در قبال سوریه و در مرتبه‌ی پایین‌تر درباره‌ی عراق، نشان از کاهش نفوذ و اثرگذاری جدی این کشور بر موازنه‌ی قدرت در منطقه و ناکامی در شکل‌دهی به نظم موردنظر خود در خاورمیانه دارد. (Pollack, 2012)

آمریکا توانسته بود تا برخی از کشورهای مهم منطقه از جمله دولت مصر را به متحد خود و رژیم صهیونیستی تبدیل کند و در اتحاد و ائتلاف با کشورهای سازشکار، منافع خود را تأمین کند، اما روندی که حداقل از سال ۲۰۰۶ شروع شده بود، با قیام‌های عربی دگرگون شد و مقام‌های آمریکایی را غافلگیر کرد. این غافلگیری، برخاسته از سیاست دوگانه‌ی این کشور نسبت به مردم و حاکمان جهان عرب بود. آمریکا از وجود نظام‌های دیکتاتور در منطقه‌ی خاورمیانه نه تنها خرسند بود، بلکه به فکر یک سیستم جایگزین برای آنها نیز نبود. دیکتاتورها هم با رژیم صهیونیستی سازش می‌کردند، هم زمینه را برای هژمونی آمریکا فراهم می‌نمودند. آمریکا همواره به دنبال آن بوده است که رفتار هژمون‌های منطقه‌ای را در مناطقی تحت کنترل درآورد که از نظر ژئواستراتژی و ژئواکونومی اهمیت بیش‌تری دارند و برای رسیدن به این هدف، از متحدان منطقه‌ای خود در خاورمیانه استفاده می‌کرد. به همین دلیل، چشمان خود را

روی استبداد داخلی هم‌پیمانان خود می‌بست. «توماس فریدمن» نویسنده‌ی مشهور نیویورک‌تایمز در این زمینه می‌نویسد: «ما همواره یک تهدید برای اعراب و کشورهای نفت‌خیز عربی بوده‌ایم، زیرا یک پیام همیشگی را به این کشورها ارسال کرده‌ایم: نفت را با قیمت پایین به ما صادر و با اسرائیل مبادا کنید، در عوض هر طور که تمایل دارید با مردمتان رفتار کنید. این پیامی است که در واقع، منشأ غرب‌ستیزی در میان ملت عرب بوده است.» تأمین امنیت اسرائیل و تضمین دسترسی به نفت، دو دستاورد آمریکا از این سیاست بود، اما پیامد آن برای عرب‌ها، سرشکستگی در مقابل اسرائیل بود. مردم خاورمیانه از سیاست طولانی کودک‌انگاری که در بینشی کوتاه‌بینانه از «منافع آمریکا» ریشه دارد، به ستوه آمده و خواهان کنترل زندگی و سرنوشت خود بر اساس دین اسلام شده‌اند. (Friedman, 2011)

ج) حمایت از آرمان فلسطین و تضعیف امنیت رژیم صهیونیستی

ناآرامی‌های سوریه که به نزاع خونین مسلحانه و جنگ شهری تبدیل شده است، باعث شد تا این‌گونه به‌نظر برسد که آینده‌ی محور مقاومت نیز با مشکل مواجه شده است، اما واقعیت این است که آنچه به‌عنوان زنجیره‌ی اتصال جریان‌ها و کشورهای وابسته به محور مقاومت همواره مورد تأکید این ائتلاف بوده است، حمایت از آرمان فلسطین در منطقه، تغییر ساختارهای پوسیده‌ی دیکتاتوری به حکومت‌های مردم‌سالار و حفظ عزت و کرامت مردم مسلمان و مستضعف منطقه بوده است. تقویت جایگاه اخوان‌المسلمین به‌عنوان قدیمی‌ترین جریان اسلام‌خواه و حامی فلسطین در اردن، مراکش، کویت و به‌ویژه در مصر، در کنار موفقیت جنبش اسلامی النهضه در تونس و جریان‌های اسلام‌گرا در لیبی همگی از برتری اهداف و آرمان‌های محور مقاومت در منطقه حکایت می‌کند. در سوریه نیز حتی اگر مخالفان مسلح بشار اسد که با تحریک و تسلیح کشورهای خارجی عمل می‌کنند، بتوانند موفق شوند، آنچه تغییر نخواهد کرد سیاست ضد صهیونیستی مردم سوریه است. به بیان دیگر، آنچه در عمل در طول سال‌های دهه‌ی اول قرن ۲۱ و بعد از آن در جریان بیداری اسلامی در منطقه شاهد آن هستیم، تضعیف کشورهای محافظه‌کار عربی و تقویت جایگاه محور مقاومت است؛

امری که باعث شد تا کشورهای غربی به دنبال ایجاد ائتلافی دیگر در منطقه برای رقابت با جریان مقاومت باشند؛ ائتلافی که این بار به رهبری دوحه و آنکارا تشکیل خواهد شد و هدف آن ربودن انقلاب‌های مردمی، ترویج اسلام آمریکایی و واسازی زنجیره‌ی محور مقاومت با بهره‌گیری از شعارهایی همسو با اهداف مقاومت چون حمایت از آرمان فلسطین و حمایت از عزت و کرامت ملت‌های مسلمان است. (رضاخواه، ۱۳۹۰: ۱۳)

(د) تحمیل هزینه‌های اقتصادی بر آمریکا

آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر برای مبارزه با تروریسم، مبارزه با اسلام‌گرایان افراطی و منزوی کردن کشورهای ایران، سوریه و تضعیف گروه‌های مقاومت، هزینه‌های زیادی را تقبل کرده است. آمریکا در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ به ترتیب ۲۹، ۱۰۰، ۷۳، ۹۰، ۱۲۰، ۱۳۵ میلیون دلار بودجه صرف کرده است. البته این به غیر از بودجه‌ای است که سازمان سیا از طریق بنیادهای خصوصی مانند بنیاد دموکراسی صرف تقویت و گسترش فعالیت مخالفان حکومت‌هایی مانند ایران و سوریه کرده است. هم‌چنین آمریکا در راستای تضعیف موقعیت کشورهایمانند ایران و گروه‌های مقاومت به حمایت از توافق‌نامه‌های کمپ‌دیوید در قالب کمک‌های نظامی و اقتصادی دست زده است. آمریکا در سال ۲۰۰۴ آمریکا ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی و ۵۳۵ میلیون دلار کمک اقتصادی به مصر کرده و اردن نیز از ۲۵۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۲۰۶ میلیون دلار کمک مالی برخوردار شده است. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۷)

از سوی دیگر، آمریکا در راستای تضعیف و منزوی کردن حزب‌الله، به مسیحیان مارونی داخل لبنان کمک مالی کرده است. میزان کمک‌های این کشور به مسیحیان لبنان در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۷ به ترتیب ۳۵، ۴۳، ۶۷ و ۹۸ میلیون دلار بوده است. یکی از تأثیرات مستقیم محور ایران، سوریه و حزب‌الله بر روند هزینه‌های اقتصادی آمریکا، تهدید رژیم صهیونیستی متحد راهبردی این کشور توسط ایران، سوریه و حزب‌الله است. آمریکا همواره چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، هزینه‌های بسیار زیادی را در قبال حمایت از این رژیم پرداخته است. کمک‌های اقتصادی آمریکا به رژیم صهیونیستی در سال‌های اولیه‌ی تأسیس این

دولت به شکل وام‌های محدود بود، اما به استثنای جنگ‌های اعراب و اسرائیل، در حال حاضر کمک‌های آمریکا به این رژیم ۳۰ درصد کل کمک‌های خارجی آمریکا را به خود اختصاص داده است. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۸)

۵) امنیت انرژی

انرژی یکی از مسائل حساس خاورمیانه و به‌طور مشخص حوزه‌ی خلیج فارس است که اهمیت حیاتی برای همه‌ی بازیگران منطقه دارد. هرگونه تهدید در امنیت انرژی می‌تواند امنیت کشورهای منطقه را تهدید کند و به سرعت تبدیل به یک شوک تمام‌عیار برای اقتصاد جهانی شود. ایران یک طرف عمده‌ی این مسأله است؛ چرا که ۴۰ درصد جریان نفت جهان از تنگه‌ی هرمز عبور می‌کند که کنترل آن طبق قوانین بین‌المللی بر عهده‌ی کشور شمالی خلیج فارس (ایران) است. حضور ناوهای جنگی ایالات متحده در آب‌های خلیج فارس به سادگی نشان‌دهنده‌ی طرف عمده‌ی دیگر این مسأله است. با این حال، سیاست مهار و کنار گذاشتن ایران از ترتیبات امنیتی خلیج فارس یک سیاست شکست خورده است، چرا که با افزایش قدرت و نفوذ ایران در منطقه در دهه‌ی اخیر دیگر نمی‌توان تهران را نادیده گرفت. سیاست بیهوده‌ی حذف ایران از معادله‌ی انرژی جهان به معنای حذف یکی از پارامترهای اصلی این معادله است؛ سیاستی که باعث غیرقابل حل شدن این معادله خواهد گردید. تهدید ایران به مسدودسازی تنگه‌ی هرمز به‌عنوان شاهراه انتقال انرژی جهان به‌طور قطع تأمین انرژی جهان را با معضل روبرو می‌کند. (قادری، ۱۳۹۱: ۲۱)

نتیجه‌گیری

آمریکا همواره به‌دنبال تعریف، کسب و حفظ منافع برای تثبیت هژمونی خود در مناطق راهبردی جهان است. یکی از این مناطق راهبردی، منطقه‌ی خاورمیانه است که اهمیت آن برای آمریکا از جنگ سرد به این سو همواره رو به فزونی بوده است. انقلاب اسلامی ایران و شکل‌گیری محور ایران، سوریه و حزب‌الله از بزرگ‌ترین تهدیداتی است که منافع آمریکا در این منطقه را با چالش مواجه کرده است. مهم‌ترین تأثیری که این محور از زمان شکل‌گیری

خود بر منافع آمریکا در منطقه داشته، شکل‌گیری گفتمانی تحت عنوان گفتمان مقاومت است که خود را در مقابل گفتمان سازش (کشورهای محافظه‌کار عرب به رهبری آمریکا) تعریف کرده است. ضدیت با رژیم صهیونیستی، مخالفت با محافظه‌کاری عربی و شکل پوسیده‌ی حکومتداری آن، مخالفت با حضور آمریکا در منطقه، اعتقاد به ابزار نفت برای فشار بر غرب، حمایت از آرمان فلسطین، پذیرش نقش فراموش‌شده‌ی مردم در تعیین سرنوشت خود، قدرت گرفتن اقلیت‌های شیعه در دموکراسی‌های جایگزین و احیای تفکرات دین‌محور و رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه تحت لوای بیداری اسلامی از جمله شاخصه‌های این گفتمان است که کاملاً با منافع ایالات متحده در تضاد است. اصرار بر مؤلفه‌های این گفتمان به‌ویژه پس از رویکرد تهاجمی آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به این سو، هزینه‌های این کشور را افزایش و منافع آن را کاهش داده است. این مسأله، زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری محور مقاومت اساساً ایالات متحده با هیچ مخالف جدی‌ای در منطقه برای تأمین اهداف و منافع خود مواجه نبود.

پیش‌ها:

۱) سوریه نقش حیاتی در اتصال راهبردی ایران به منطقه‌ی مدیترانه و خاور نزدیک دارد. به همین دلیل، بر خلاف سایر نقاط جهان عرب، ایران با نگاهی متفاوت و مبتنی بر منافع، تحولات سوریه را دنبال کرده است. به عبارت دیگر، ایران از یک سو با نگاهی محتاطانه به این تحولات نگریسته که عناصر خارجی (آمریکا، رژیم صهیونیستی و عربستان) بر شدت آن می‌افزایند و از سوی دیگر، با درخواست‌های اصلاحات در سوریه و در چهارچوب حکومت حاکم و تا جایی که منجر به تضعیف قدرت و امنیت ملی سوریه در مبارزه با رژیم صهیونیستی نشود، حمایت کرده است. این امر حتی می‌تواند بر مشروعیت حکومت بشار اسد بیفزاید و در نهایت، منجر به حفظ اتحاد سنتی ایران و سوریه شود.

۲) مقامات و دیپلمات‌های ایران باید در قبال سیاست‌های همسایگان به‌خصوص کشوری مانند ترکیه هوشمندانه عمل کرده و فریب سیاسی بازی‌ها و سیاه‌نمایی‌های مقامات ترکیه را نخورند. ترکیه تا چند وقت پیش خود را مدافع اسلام و دشمن اصلی رژیم صهیونیستی خطاب می‌کرد که به یکباره تغییر موضع داده و کشور خود را پناهگاه مخالفان سوریه و محل جلسات مقامات رژیم صهیونیستی و آمریکایی بر علیه سوریه کرده است.

۳) حزب‌الله جزء جدانشدنی ایران است. حتی در زمانی که حماس فریب سیاسی‌کاری‌های ترکیه و قطر را خورده و متحد دیرین خود (ایران) را فراموش کرده بود، این حزب‌الله بود که با درایت رهبر خود (سیدحسین نصرالله) از ایران حمایت می‌کرد. با توجه به تحولات لبنان و مشغله‌های سوریه در جنگ با مخالفان، مقامات ایران باید همانند گذشته و بلکه بیش‌تر از حزب‌الله حمایت کنند.

منابع

فارسی

- ۱- آشنایدر، کریگ آ (۱۳۸۵)، «امنیت و راهبرد در جهان معاصر»، ترجمه‌ی اکبر عسگری و فرشاد امیری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- امیرزاده، عباس (۱۳۹۰)، «بیداری اسلامی و ژئوپلیتیک قدرت در خاورمیانه»، فصلنامه‌ی مطالعات فلسطین، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۶ و ۷، صص ۴۸-۲۹.
- ۳- برزگر، کیهان، ۱۳۸۹، «ایران و هلال شیعی، افسانه یا واقعیت»، فصلنامه‌ی علمی- ترویجی امنیت‌پژوهی، سال نهم، شماره‌ی ۳۰.
- ۴- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، «جهانی شدن سیاست: روابط بین‌المللی در عصر نوین»، جلد اول، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه‌چمنی و همکاران، تهران: ابرار معاصر تهران.
- ۵- تریف، تری و دیگران (۱۳۸۳)، «مطالعات امنیتی نوین»، ترجمه‌ی علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۶- جوادی فتح، سارا (۱۳۸۴)، «سوداهای ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ»، فصلنامه‌ی راهبرد، شماره‌ی ۳۵.
- ۷- حسینی، حسن (۱۳۸۳)، «خاورمیانه بزرگ‌تر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا»، مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۸- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و مهدی فرازی (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره‌ی ۲۸، بهار، صص ۱۷۷-۱۶۸.
- ۹- دهقانی، سیدجلال الدین (۱۳۸۳)، «طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره‌ی ۳.
- ۱۰- رضاخواه، علیرضا (۱۳۹۰)، «بیداری اسلامی و آینده محور مقاومت»، روزنامه‌ی خراسان، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰.
- ۱۱- سیف‌زاده، حسین، روشندل، جلیل، ۱۳۸۲، «تعارضات ساختاری در منطقه خاورمیانه»، تهران، مرکز مطالعات خاورمیانه.

- ۱۲- صادقی، حسین، ۱۳۸۶، «*طرح خاورمیانه بزرگ*»، تهران، نشر میزان.
- ۱۳- طاهایی، جواد، ۱۳۸۸، «*خاورمیانه جدیدتر (چشم‌اندازهای وسیع روابط ایران و سوریه)*»، با همکاری مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام و دانشگاه آزاد اسلامی معاونت پژوهشی، تهران.
- ۱۴- قادری، علی (۱۳۹۱)، «*بازنگران عرصه خاورمیانه*»، در وب‌سایت خبری تحلیلی عصر ایران: <http://www.asriran.com/fa/news/213180>
- ۱۵- موحیدیان، رسول (۱۳۸۴)، «*سیاست ما و منشور دوم ملل متحد ۲۰۰۵*»، تهران، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۱۶- واعظی، محمود (۱۳۸۴)، «*جمهوری اسلامی ایران و طرح خاورمیانه بزرگ*»، تهران، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک.

انگلیسی

- 17- Ajami, Fouad in Fouad Ajami, Vali R. Nasr, and Richard N. Haass, "*The Emerging Shia Crescent Symposium: Implications for the Middle East and U.S. Policy*," (panel meeting, Council on Foreign Relations, New York, 5 June 2006), http://www.cfr.org/publication/10866/emerging_shia_crescent_symposium.html
- 18- Bergen, Peter and Hoffman Bruce (2010), "*Assessing the Terrorist Threat*", A Report of the Bipartisan Policy Center's National Security Preparedness Group.
- 19- Casey, LAddis (2011), "*Lebanon : Back ground and u.s. Realations*", Congressional Research Service , New York .
- 20- Cordesman, A., & Rodhan, K. (2007). "*Gulf Military Forces in the Area of Asymetric Wars*". Washington: CSIS.
- 21- Edward Gnehem, "*Iraq: A View from the Neighborhood*," 23 February. 2006 <http://www.gwu.edu/elliott/news/transcript/shapiro5.htm>
- 22- Enthouse , Adam (2005) , "*U.S Allegad Syria Targeting Lebanon Leader*" , New York Times .
- 23- Glaser, Charrles (2010), "*Realism*", in Alan Collins (eds.), Contemporary Security Studies, Oxford: Oxford University Press.
- 24- Grigg, William Norman (2011), "*The Arab Uprising is a Rebellion Against Washington's Empire*", available at: <http://www.mideastmag.com>.
- 25- Krutzer, Daniel (2011), "*Is the Egyptian-Israeli Relationship Over?*", Foreign Affairs (September).

- 26- Pollack, Kenneth M. (2012), "*Shifting sand in Middle East, brooking institute*", accessed at: <http://www.brookings.edu/blogs/upfront/posts/2012/02/14-arab-power-pollack>.
- 27- Shibly Telhami, 2008 "*Annual Arab Public Opinion Poll*", March 2008, Brookings Institute, <http://www.brookings.edu/~media/Files/events/2008>; "Seeing Iran :rough an American Prism," Brookings Institute, May 14, 2008
- 28- The White House (2006) , "*The National Security Strategy of The United States of America*" , available at: www.whitehouse.com
- 29- Thomas, Friedman (2011), "*Farewell to Geronimo*", Available at: www.nytimes.com/2011/05/04/opinion/04friedman.html
- 30- Wallerstein, Immanuel (2011), "*The Second Arab Revolt: Winners and Losers*, Agence Global, Available at: <http://www.iwallerstien.com>.
- 31- Zisser,eyal , summer 2003 , "*Syria and the united states :bad Habits Diehard*", the middle east Quarterly . <http://data.worldbank.org/region/MNA/2002>.